

تلخ و شیرین

پرونده هفته

تشر

۴ | ویژه‌نامه حوادث | روزنامه جام‌جم

چهارشنبه ۱۷ مرداد ۱۴۰۳ | شماره ۱۰۷۰

شاید
نداشت

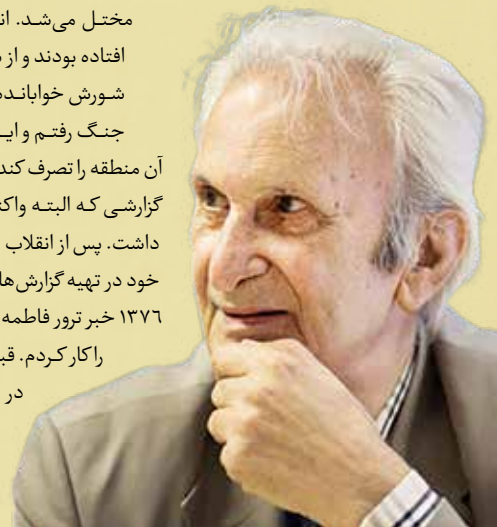
بعثتی از آنها دلخراش است و ناآوار و ممکن است جان
خبرنگار را در صحنه حادثه به خطر بیندازد. موضوعی که

در میان گروه‌های مختلف خبری در یک رسانه، خبرنگاران
حوادث بار عمده ای از اخبار را به دوش می کشند که

روایتی تاریخی از حادثه نویسی

محمد بلوری
پدر حادثه نویسی ایران

به من لقب پدر حادثه‌نویسی ایران را داده‌اند. چون قدیمی‌ترین حادثه‌نویس کشور هستم و اولین نفری بودم که صفحه حوادث را راه‌اندازی کردم. ماجرایش هم از شهریورماه سال ۱۳۳۶ و زمانی شروع شد که سال آخر دارالفنون بودم. آن زمان روزنامه‌های کیهان و اطلاعات از اساتید می‌خواستند تا شاگردان خوش قلم را شناسایی و برای کار معرفی کنند. یکی از اساتید به من گفت که می‌خواهی در کیهان کار کنی؟ من هم چون به روزنامه‌نگاری خیلی علاقه داشتم قبول کردم و به روزنامه کیهان رفتم. سردبیر گفت که این هفته چند نفر آمدند اما به خاطر مشکلات کار رفتند. ببین می‌توانی بمانی؟ گفتم بله و ماندگار شدم. آن موقع صفحه حوادث نبود و اخبار آن در کادری کوچک و بسیار کوتاه منتشر می‌شد اما مدتی بعد تصمیم گرفتم، صفحه‌ای مجزا به حوادث اختصاص دهم. قتل پسر یکی از ملاکین بزرگ و قدیمی در میدان فردوسی، اولین خبری بود که در صفحه حوادث کار کردم. خبر این قتل دو شب، تیر یک روزنامه بود و تیراز روزنامه هم بالا رفت. خبر دیگری که قبل از انقلاب پوشش دادم، اتفاقی بود که در زمان جنگ ظفار رخ داد. ماجرای ظفار درباره یک عده شورشی در نزدیکی تنگه هرمز بود که از یمن جنوبی اسلحه تهیه می‌کردند و در کوه‌ها سنگر داشتند. اگر این شورشی‌ها تنگه را می‌گرفتند، رفت‌وآمد کشتی‌ها مختل می‌شد. انگلیس و آمریکا به وحشت افتاده بودند و از شاه خواستند که کمک کند تا شورش خوابانده شود. من ۱۰ روز به صحنه جنگ رفتم و ایران توانست دره‌ای حیاتی در آن منطقه را تصرف کند. برگشتم و گزارش را نوشتم؛ گزارشی که البته واکنش تند ساواک را به همراه داشت. پس از انقلاب هم دوباره به همان رویه قبلی خود در تهیه گزارش‌ها ادامه دادم. یک روز در سال ۱۳۷۶ خبر ترور فاطمه قائم مقامی مهماندار هواپیما را کار کردم. قبل از این‌که کارآگاهان جنایی در محل کشته‌شدن این مهماندار هواپیما حاضر شوند، من اولین کسی بودم



که به عنوان خبرنگار خود را به محل رساندم و وقایع را گزارش کردم. ضمیمه تپش روزنامه جام‌جم را هم در دهه ۸۰ راه‌اندازی کردم. آن زمان مدیرمسئول روزنامه از من دعوت کرد تا در روزنامه یک ویژه‌نامه حوادث هفتگی برای افرادی که به حوادث علاقه‌مند هستند، تهیه کنم. آن موقع در روزنامه ایران مشغول به‌کار بودم اما با پیشنهاد آقای مدیرمسئول به جام‌جم آمدم. چون تنها بودم از دو روزنامه‌نگار دعوت کردم، کمک‌کنند. قرار شد ویژه‌نامه را با یک نگاه خاص دنبال کنیم، نه این‌که همه چیز حول محور قتل و جنایت باشد. سال‌ها حادثه‌نگاری کرده بودم و می‌دانستم مردم دنبال چه چیزی هستند. نام تپش را برای ضمیمه انتخاب کردیم و رفت برای انتشار. دلشوره این را داشتیم که واکنش مردم چه خواهد بود. پس از مدتی مشخص شد، مردم استقبال زیادی از ضمیمه تپش کرده‌اند. مسئول حسابداری آن زمان که مسئول پخش کردن روزنامه بود، به من گفت که تیراز روزنامه چهارشنبه‌ها به خاطر تپش دوبرابر شده و حتی در مواردی نایاب می‌شود. مردم خیلی خوش‌شان آمده بود و تماس می‌گرفتند و می‌گفتند. خلاصه‌کلام این‌که در گذشته روزنامه‌نگاری در ایران بیش از ۸۰ درصد مطالب مندرج در روزنامه‌ها تولید خود خبرنگاران بود و همه هم مطالب جدید بود. در دهه ۴۰، تیراز روزنامه کیهان و اطلاعات هر یک، برابر ۳۰۰ هزار نسخه بود، استقبال مردم برای مطالعه اخبار و رویدادها در روزنامه‌ها قابل توجه بود. آن زمان، روزنامه‌نگاران، بدون هیچ وابستگی جناحی خاصی، دنبال سوژه می‌رفتند. استقلال داشتند و خودشان دنبال موضوع را می‌گرفتند تا کشف کنند. طوری بود که گاهی اوقات خودم به عنوان روزنامه‌نگار، راز قتل‌ها را کشف می‌کردم و پلیس به دنبال کار من می‌آمد. آن زمان روزنامه‌نگاران به دنبال مهارت بودند ولی در حال حاضر خبرنگاران دیگر آن تخصص لازم را ندارند، این است که اساسا روزنامه دیگر برای مردم جذابیت ندارد.



پیشنهادهای راه‌اندازی آشپزخانه شیشه



مجید غمغمار
تپش

اول پاییز ۱۳۸۷ به صورت رسمی کارم را به عنوان خبرنگار حوادث شروع کردم. قبل از آن مشغول کارآموزی بودم که قتل سریالی زنان در کرج توسط امیدبرک در سال ۱۳۸۶ آغاز شد. برای این‌که کار را بهتر یاد بگیرم، حوزه دادرسی جنایی کرج را به من داده بودند و در ۱۸ سالگی به عنوان جوان‌ترین خبرنگار حوادث هر روز به کرج می‌رفتم. ابتدا تهیه خبر به خاطر سن کم برایم سخت بود و بهترین روزنامه‌نگاران کشور که خبرنگاران حوادث بودند و دوبرابر سن من فقط سابقه روزنامه‌نگاری داشتند، در این حوزه فعال بودند. بعد از مدتی توانستم از در دوستی با بازپرس‌های جنایی وارد شده و چند خبر گرفته و کار کنم. وقتی اعتمادشان جلب شد، دیگر با وجود چند خبرنگار جنایی در دادرسی می‌توانستم خبر اختصاصی گرفته و منتشر کنم که همین باعث عصبانیت خبرنگاران با سابقه هم شده بود. کار به همین جا ختم نشد و پس از جلب اعتماد بازپرس‌های جنایی توانستم با آنها سر صحنه جنایت بروم. یکی از صحنه‌های تلخی که رفتم، مربوط به پسر جوانی در سعادت‌آباد بود که به خاطر بیماری روان، پدر، مادر و خواهرش را با چاقو کشته بود. وقتی به صحنه رسیدم و وارد شدم، فقط دنبال جزئیات بودم که رئیس کلانتری که مرا می‌شناخت، شروع به دادو فریاد کرد. ابتدا از این کارش شوکه شدم اما بعد متوجه شدم تمام کفش و شلوارم پر از خون مقتولان شده و بدون این‌که حواسم باشد، روی خون‌ها پا گذاشته‌ام. یکی دیگر از صحنه‌های جنایت

دلخراشی که رفتم، مربوط به سر بریدن پسر هشت‌ساله‌ای در بازارچه شاپور بود. قاتل مردی شیشه‌ای بود که پسر کوچولو را تنها در خیابان دیده بود و سرش را با چاقو از تنش جدا کرده و فرار کرده بود. وقتی رسیدم روی جنازه را با چادر پوشانده بودند و عابران بی تفاوت از کنار صحنه می‌گذشتند. از بازپرس اجازه گرفتم که چادر را کنار زده و کودک را ببینم. هنوز چشمان باز کودک سر بریده از دهنم پاک نمی‌شود. در این مدت در حوادث مهمی مثل پلاسکو، قتل‌های زنجیره‌ای کرج و قزوین حضور داشتم و اخبارش را پوشش دادم. حوزه حوادث پر از تلخی است که باید یادگیری با آنها چگونه برخورد کنی و نگذاری این حوادث تلخ روی روان و زندگی‌ات تاثیر بگذارد. خبرنگاران حوادث هر چند سالی که کار کنند، باز هم اگر حادثه‌ای رخ دهد، با هیجان آن را دنبال کرده و سعی می‌کنند خودشان اخبار دست‌اول را داشته باشند. برای من که انواع جرائم جنایی و سرقت را دیده‌ام، هیچ چیز مانند گم شدن کودکان دردآور نیست؛ چرا که تجربه ثابت کرده که اغلب این کودکان به قتل می‌رسند. در حال حاضر هم پرونده گم شدن هلنی ۱۱ ساله در اصفهان مهم‌ترین دغدغه من شده است. وقتی اعضای خانواده‌اش هر روز پیام می‌دهند که «خبری نشد، خبر جدیدی از کودک‌مان ندارید؟» سخت‌ترین کار جواب‌دادن به خانواده چشم‌انتظار کودک است. البته تمام کار حوادث سختی و تلخی نیست و گاهی خاطرات شیرینی هم دارد. یک بار برای ساخت مستند به یک زندان رفته بودیم که یک متهم مواد مخدر به من نزدیک می‌شد، برایم عجیب بود. وقتی ماموران زندان رفتند، در گوشم گفت آقای خبرنگار در پلیس و قوه قضاییه آشنا دارید، تلفنم را یادداشت کن، آزاد شدم با هم یک آشپزخانه شیشه بزنیم و پولدار

شویم، درآمدش حتما از منم بیشتر است. نمی‌دانستم چه جوابی به او بدهم. مصرف را به معنادار اجاره می‌داد و یک معتاد جلسه بازپرسی من چند سؤال کردم که قاتل سمت من آمد. خیلی ترسیده بودم و وقتی به تبدیل شد و گفت: «ترس، می‌خواستم سر بره. ما خبرنگاران حوادث، گاهی هم در این مسیر تهر دزدی حرفه‌ای دستگیر شد که بادیگارد خوانند بازپرسی خواستم با او مصاحبه کنم که تهدید سینماها بگذارند. جلسه سوم از در دوستی با او تمام جرائمش در ایران و خارج از کشور را تشریح ماه تماس می‌گیرد و کلی صحبت می‌کنیم. چند دوربین فراری است. خبرنگاری حوادث برای من ۱۶ سال حوادث تلخ اولیای دم، پیدا شدن کودکان گمشده و اهدای زنی است که باعث شده ما خبرنگاران در کنار سختی شغل بمانیم.